

داستان لیلی و خلیفه (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نثر روان امروزی

مهدی سیاح زاده

داستان لیلی و خلیفه

برگرفته از کتاب « پیمانان و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ سوم - ۱۳۹۷ (۲۰۱۵)

پیش معنی چیست صورت؟ بس زبون

چرخ را معنیش می دارد نگون

۳۳۳۰/۱

داستان لیلی و خلیفه

(دفتر اول - از بیت ۴۰۷)

به خلیفه گفتند: دختری به نام «لیلی»، مرد جوانی را چنان واله و شیدای خود کرده، که سر به بیابان ها گذاشته، از شدت شیفتگی دست به کارهایی می زند که او را مجنون (جن زده - دیوانه) نام نهاده اند. خلیفه دستور داد لیلی را نزد او بیاورند، تا ببیند این چه مَهپاره ای است که دل جوان آنچنان برده که دیوانه شده. وقتی لیلی را نزد او آوردند، دید چندان زیبا نیست، حتی کمی زشت است. با شگفتی از او پرسید: این تو هستی که مجنون را پریشان و گمراه (غوی) کرده ای؟ تو از زیارویان دیگر برتری نداری؟ پاسخ لیلی همان است که مورد نظر مولوی است. زیرا خلیفه صورت لیلی را می بیند. اگر دیده ی مجنون را داشت لیلی را این گونه نمی دید.

گفت لیلی را خلیفه، کان تویی؟

کز تو مجنون شد پریشان و غوی

از دگر خوبان تو افزون نیستی

گفت: خامش، چون تو مجنون نیستی

۴۰۷/۱

شرح مختصر نمادها و رمزها

مولوی این داستان کوتاه را در درون داستان بلند «پادشاه نصرانی گداز»، ذکر کرده است. آنجا وزیر خدعه گر، با ترفند های ابلیس گونه ی خود، مسیحیان را چنان مجذوب کرد که باورشان شد او خلیفه و جانشین حضرت عیسی است. اینجا بود که مولوی در یک بیت طلایی، به ما هشدار داد:

چون بسی ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

۳۱۶/۱

اما ظاهراً بلافاصله ذهن مولوی متبادر می شود به این نکته که در کنار همین شیطان صفتان، اولیاء الله هم هستند که ما به سبب همان ظاهر بینی، قادر به شناخت آنان نیستیم. پس با این داستان می خواهد بگوید که گرچه بسی ابلیس آدم روی پیرامون انسان هستند که می خواهند او را به گمراهی بکشانند، بسا انسان های فرشته خویی نیز پیرامون ما وجود دارند که ما به علت توجه به ظاهر اشخاص، از شناخت

داستان لیلی و خلیفه (مثنوی)

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

آنان محروم هستیم. در واقع با این داستان قصد دارد موضوع «شناخت بر مبنای حواس در انسان» را روشن تر باز گو کند.

خلیفه، نماد انسان اسیر حس های خود است. لیلی، نماد حقیقت الهی و مجنون مظهر سالکی است که به فناالله رسیده است. برای مجنون، برخلاف خلیفه، شکل ظاهر و زیبایی و زشتی جسم مطرح نیست. او آن زیبایی الهی را در لیلی دیده و در او حل شده است. خلیفه بیدار در این جهان است و خفته برای درک معنویات. هشیار در امور این جهان است و ناهشیار در امور معنوی. اما مجنون چشم از جلوه های این جهان فرو بسته، گویی در خواب است. این است که مولوی در ادامه ی همین داستان می گوید:

هر که بیدار است، او در خواب تر

هست بیداریش، از خوابش بتر^۱

چون به حق بیدار نبود جان ما

هست بیداری، چو در بندان ما^۲

۴۰۹/۱

^۱ - بتر: بدتر.

^۲ - در بندان: در بند ماندن، بسته شدن. در راه وصول به حضرت حق. بیداری در این جهان (و خفته در درک معنویت)، مانند بندی است که ما را از وصال به حضرت احدیت باز می دارد.